

دکتر کریگ کینر، اعمال رسولان، سخنرانی ۱۴

اعمال رسولان ۱۲-۱۴

کریگ کینر و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر کریگ کینر است که در حال تدریس در مورد کتاب اعمال رسولان است. این جلسه ۱۴، اعمال رسولان ۱۲ و ۱۳ است.

لوک در نحوه‌ی چیدمان مطالبش فوق‌العاده است.

او درباره پطرس و کلیسای اورشلیم صحبت می‌کرد. او قرار است در بخش بعدی اعمال رسولان بر پولس تمرکز کند. و حالا در این بین، مدام بین پطرس و پولس جابه‌جا می‌شود.

و این آخرین زمان گذار، او صحبت از آنچه در انطاکیه اتفاق می‌افتاد را به پایان می‌رساند. حال، کلیسای انطاکیه، شائول و برنابا را با کمک‌های قحطی برای اورشلیم در فصل ۱۱ و آیه ۳۰ می‌فرستد. خوب، لوقا دوباره با برنابا و شائول پس از اینکه آنها این کمک‌های قحطی را در فصل ۱۲ و آیه ۲۵ ارائه دادند، ادامه می‌دهد.

در این میان، آخرین تمرکز او بر پطرس و کلیسای اورشلیم است، اگرچه بخشی از این اتفاقات در قیصریه رخ می‌دهد. در فصل ۱۲ آیات ۱ تا ۱۷، درباره رهایی پطرس می‌آموزیم. اکنون آزار و اذیت واقعاً جدی می‌شود.

هیروود آگرپا اول اولین پادشاه یهودی از زمان هیروود کبیر است. از آنجا که او با امپراتور روم دوست بود، به او اجازه پادشاهی داده شد. و این از سال ۴۱ تا ۴۴ است، زمانی که به او اجازه پادشاهی در یهودیه داده می‌شود.

او برادر هیروودیا بود. اگر به یاد داشته باشید که در مرقس فصل ششم درباره هیروودیس خوانده‌اید، او هیروودیس آنتیپاس، حاکم جلیل بود. او با همسر برادرش، هیروودیا، ازدواج کرد.

خب، برادر تنی هیروودیا، هیروود آگرپا اول بود. او قبل از اینکه کالیگولا امپراتور شود، با گایوس کالیگولا رفیق مهمانی بود. و او اولین پادشاه رسمی یهودی از زمان پدربزرگش، هیروود کبیر، شد. مادربزرگش، ماریامنه، یک شاهزاده خانم حشمونایی بود.

و این باعث شد که او در نظر مردم خوب به نظر برسد زیرا هیروود کبیر از نظر قومی ادومی بود. بنابراین مردم او خوشحال بودند. این اولین پادشاه یهودی است که خون حشمونائی‌ان، مکابیان، نیز در رگ‌هایش جریان دارد.

او در بین مردم بسیار محبوب بود. او همچنین بسیار مشتاق جلب رضایت دیگران بود، که گاهی اوقات در رم برایش دردسرساز می‌شد. او پولش را خرج می‌کرد تا همه را راضی نگه دارد و در نهایت بدهی‌های سنگینی بالا آورد.

خب، او همین کار را در یهودیه انجام داد. او بسیار مشتاق بود که مردم را راضی کند، همانطور که در واقع متن اینجا می‌گوید که او می‌خواست یهودیان و ظاهراً به ویژه محافظه‌کارترین یهودیان مذهبی را راضی کند. بنابراین، او بر هویت یهودی خود تأکید می‌کرد، همانطور که وقتی در روم بود، بر هویت رومی خود تأکید می‌کرد.

می‌دونی، وقتی توی روم هستی، کاری رو بکن که رومی‌ها می‌کنن. خب، وقتی توی یهودیه هستی، کاری رو بکن که یهودی‌ها می‌کنن. اون می‌خواست مردم رو راضی نگه داره.

او بسیار طرفدار فریسیان بود و مرتباً به معبد می‌رفت. ما این را از یوسفوس می‌دانیم. خب، او یعقوب، برادر یوحنا را دستگیر می‌کند.

یعقوب واقعاً همان چیزی است که نوشته شده، اما در عهد جدید، به دلایلی، یعقوب همیشه یعقوب را ترجمه کرده است. و او را سر می‌برد، درست همانطور که یحیی تعمید دهنده در لوقا ۹:۹ سر بریده شد. در این دوره، معمولاً از شمشیر به جای تبر استفاده می‌شد. سر بریدن رحمت بیشتری محسوب می‌شد.

این امر به ویژه برای شهروندان رومی ضروری بود. اما به عنوان یک پادشاه، او قدرت استفاده، گلا دیوس، قدرت شمشیر، قدرت زندگی و مرگ را در اختیار داشت. سندهدین چنین قدرتی نداشت.

آنها باید تأیید فرماندار را داشتند، اما در این دوره کوتاه فرمانداری در یهودیه وجود نداشت. فقط سلطنت خودش بود. این در واقع دوره‌ای از ناسیونالیسم رو به رشد یهودی را برانگیخت، همانطور که می‌گویند، اوه، ما می‌توانیم پادشاه خودمان را داشته باشیم.

وقتی فاجعه‌ای برایمان اتفاق می‌افتد چه می‌کنیم؟ یعقوب سر بریده شده است. حالا پطرس دستگیر شده است. خب، این دو نفر از حواریون اصلی هستند.

کلیسا چه کاری می‌تواند انجام دهد؟ فصل ۱۲ و آیه ۳. این در طول عید فطیر بود. کسی که لوقا و اعمال رسولان را با هم می‌خواند، از جلد اول لوقا به یاد خواهد آورد که آن زمان اعدام عیسی در لوقا ۲۲:۷ بود. آگرپا گاهی اوقات مردم را برای سرگرمی عمومی اعدام می‌کرد. این بخشی از روش او برای خشنود کردن مردم بود.

ما این را از یوسفوس می‌دانیم. این یک سرگرمی عمومی بود. انجام آن در جشنواره به عنوان یک هشدار عمل می‌کرد، اما همچنین بیشترین تعداد افراد را به خود جلب می‌کرد، نه فقط به عنوان یک هشدار، بلکه بیشترین تعداد افرادی که از سرگرمی قدرانی می‌کردند.

ما می‌دانیم که هیروдіس آگریپای اول سخاوتمندانه به غیریهودیان خارج از یهودیه کمک می‌کرد، اما سیاست‌های او بیشتر مورد توجه رعایای یهودی‌اش بود. او به خواسته‌های اکثریت مردم توجه می‌کرد. سربازان او در قیصریه، سربازان غیریهودی او در قیصریه، که باید به او پاسخگو بودند، اگرچه سربازان رومی بودند، از او متنفر بودند.

ما همچنین این را از یوسفوس می‌بینیم، اما یهودیان او را دوست داشتند. فصل ۱۲: ۴، مکان. آگریپاس اول در اورشلیم اقامت داشت.

احتمالاً این مکان، محل زندانی شدن پتر پس از دستگیری‌اش بوده است. شاید هم در قلعه آنتونیا، که نزدیک شهر بالای بود، بوده باشد. آنجا جایی بود که بیشترین سرباز را داشت.

در واقع، شما یک گروه رومی در آنجا داشتید. برخی از محققان استدلال کرده‌اند که او در این دوره فقط از سربازان یهودی استفاده می‌کرده است. شاید نه از محافظان معبد لاوی، بلکه از سربازان یهودی خودش.

این چیزی نیست که در کتاب یوسفوس می‌خوانیم. چیزی که در کتاب یوسفوس می‌خوانیم این است که او از ارتش روم، یعنی گروه‌های رومی که از قبل در یهودیه مستقر بودند، استفاده می‌کرد. اما چهار سرباز در هر شیفت و در چهار نوبت.

بنابراین، در هر زمان معین، چهار سرباز از پطرس محافظت می‌کردند. در ۱۲:۶، هر زنجیر پطرس را به یک سرباز بسته بود، و سپس دو نگهبان بیرون ایستاده بودند و نگهبانی می‌دادند. این باید کاملاً امن باشد.

انتظار می‌رود که کاملاً امن باشد. در آیات ۸:۱۲-۱۱، فرشته خداوند ظاهر می‌شود و به پطرس می‌گوید که صندل‌ها و ردای خود را بپوشد. زندان‌ها معمولاً لباس نمی‌دادند.

بنابراین، هر جایی که دستگیر می‌شدید، همان چیزی بود که داشتید، مگر اینکه کسی چیز دیگری علاوه بر آن برایتان می‌آورد، و می‌توانستند آن را از چنگ نگهبانی که اغلب رشوه می‌گرفتند، دربیاورند. اما در هر صورت، شغل بیرونی می‌توانست به عنوان پتو استفاده شود، اما حالا او به آن به عنوان شغل نیاز دارد. و به او گفته می‌شود که اینها را بپوشد، و او آنها را می‌پوشد.

زنجیرهایش می‌افتند. درها به طور خودکار باز می‌شوند، به قول یونانی‌ها، خودشان. این عبارت در بسیاری از آثار باستانی دیگر نیز استفاده شده است.

اورپیید، یادت هست که او درباره دیونیوسوس صحبت کرد که پیروانش را آزاد می‌کرد. او زنجیرها را رها کرد و درهای قفل شده را باز کرد. اما این زبان درهایی که خودشان باز می‌شوند، از هومر تا یوسفوس وجود دارد.

این موضوع در ادبیات باستانی فراوان است. اما باز هم، چیزی را که قبلاً در اعمال رسولان فصل پنجم دیدیم به ما یادآوری می‌کند، اینکه نمی‌توانید با خدا بجنگید. یعقوب مُرد

پطرس زنده ماند. ما همیشه نمی‌فهمیم که چرا خدا در یک مورد مداخله می‌کند و در مورد دیگر مداخله نمی‌کند. اما هنوز کارهایی برای پطرس وجود داشت که باید انجام می‌داد.

و همانطور که در کتاب اعمال رسولان، بخشی از آن اثر، جایی که از او نام برده شده است، می‌بینیم، او دوباره در اعمال رسولان ۱۵ به خاطر کمک به این انتقال در حمایت از مأموریت غیریهودیان ذکر خواهد شد. اما اگر پیوم قدرت مستقیم‌تری نسبت به سندهرین داشت. نگهبانان او کارآمدتر از نگهبانی بودند که در اعمال رسولان فصل پنجم درباره آنها می‌خوانید.

بنابراین، به نظر می‌رسد که پطرس قرار است بمیرد. او خوابیده است، اما مردم برای او دعا می‌کنند. بدون شک، آنها برای یعقوب هم دعا کرده بودند، اما برای او دعا می‌کنند.

حالا، پطرس کجاست؟ احتمالاً او جایی در شهر بالادست است. این نشان می‌دهد که شاید قلعه آنتونیا، که در کوه معبد بود، جایی که گروه رومی‌ها بودند، آنجا بوده است. اما از قلعه آنتونیا، مسیر مستقیمی به شهر بالادست وجود داشت.

اگر از یک جاده اصلی بروید، اگر همان جاده‌ای باشد که انتخاب کرده‌اید، و از روی یک طاق عبور کنید، در آن صورت در شهر بالایی خواهید بود. از کجا می‌دانیم که او به شهر بالایی رفته است؟ خب، خانه‌ای که او به آنجا می‌رود، خانه مادر یوحنا مرقس است. این خانه یک دروازه بیرونی دارد.

یک خدمتکار دارد که به عنوان باربر کار می کند. احتمالاً خیلی ثروتمند نیست، چون به نظر می رسد که این خدمتکار فقط یک باربر نیست. او باید به در برود

او دم در منتظر نیست، اما در هر صورت، هنوز هم خانه ای با مقداری دارایی است. خارج از کتاب اعمال رسولان، از کولسیان ۴:۱۰ نشانه خوبی داریم که مرقس و برنابا خویشاوند بودند. همچنین از اعمال رسولان، فصل چهارم، آیات ۳۶ و ۳۷، می دانیم که برنابا مقداری دارایی داشت

بنابراین، همه اینها این ایده را تأیید می کند که این خانه نسبتاً مرفه است، مطمئناً بهتر از حد متوسط. همچنین از ۴:۳۶، می دانیم که برنابا یک لاوی بوده است. بنابراین، این ممکن است یک خانواده لاوی باشد

آنها حتی ممکن است با اشراف کاهنان ارتباط داشته باشند، اگر نه در سطح نخبگان، حداقل نوعی ارتباط زیرا کاهنان مرفه زیادی در شهر بالای اورشلیم و همچنین برخی در اریحا زندگی می کردند. اکنون، در این خانه یک جلسه دعا در حال برگزاری است

هرچه خانه بزرگتر باشد، افراد بیشتری می توانند در آن جای بگیرند. بنابراین، این مکان طبیعی برای برگزاری جلسه دعا بود. کلیسا در سه قرن اول وجود خود، به جای ساختمان های خاص، از خانه ها استفاده می کرد

ما در مورد این موضوع در رومیان ۵:۱۶ و در سراسر عهد جدید می خوانیم. برخی از کنیسه های فقیر نیز قبل از اینکه ساختمان های کنیسه داشته باشند، مجبور بودند این کار را انجام دهند. کلیسای بزرگ اورشلیم می توانست در معبد، که یک فضای عمومی محسوب می شد، تشکیل جلسه دهد

اما در این دوره، زمانی که آزار و اذیت شدید است، کلیسا زیرزمینی است و خانه ها برای این کار بسیار بهتر از ملاقات در فضای عمومی هستند. چه چیز دیگری در مورد این خانه می دانیم؟ خب، مریم مادر یوحنا مرقس است. مرقس یک نام لاتین بود؛ از این رو این نام از خانواده ای می آید که احتمالاً بیشتر مورد توجه روم بوده است

این لزوماً نشان دهنده شهروندی رومی نیست، اینکه آنها عضو کنیسه لیبرترین ها بودند که قبلاً در مورد آنها صحبت کردیم، اما حداقل نشان دهنده ملی گرایی معمول یهودی نیست. بنابراین، آنها احتمالاً دوباره به اورشلیمی های مرفه تر گره خورده اند. مریم رایج ترین نام زنانه در یهودیه و جلیل بود

، به همین دلیل است که این نام در همه جای انجیل ها و نیمه اول اعمال رسولان دیده می شود. باز هم نام هایی که در اعمال رسولان می یابیم برای مکان ها مناسب هستند. اینها نام هایی نیستند که کلیسای بعدی ساخته و به یهودیه یا اورشلیم نسبت داده باشد

اسم این خدمتکار رودا است. رودا به معنی گل رز است، که امروزه نیز اغلب در بسیاری از محافل به عنوان یک نام استفاده می شود. در آن زمان این یک اسم رایج برای خدمتکاران بود

حال، خدمتکاران خانگی در واقع اغلب از افراد آزادی که در مزارع کار می کردند، وضعیت بهتری داشتند. آنها اغلب از نظر اقتصادی و اجتماعی وضعیت بهتری داشتند، تحرک اجتماعی بیشتری داشتند، احتمال بیشتری داشت که آزاد شوند و به نوعی جایگاه بالاتری در جامعه دست یابند، نسبت به دهقانانی که روی زمین کار می کردند. با این حال، این همیشه در مورد زنان صادق نبود

زنان برده، و گاهی پسران در دنیای غیریهودی، آزار جنسی را تجربه می‌کردند. و حتی در محافل یهودی، آزار جنسی خدمتکاران ممنوع بود. اما همین واقعیت که باید ممنوع می‌شد، نشان می‌دهد که این وسوسه برای برخی از مردان برده‌دار وجود داشته و برخی از آنها این کار را انجام می‌دادند.

با این حال، اینجا نکته‌ی مهمی است. اینجا خانه‌ی مادر یوحنا مرقس است. اینجا مریم است.

بنابراین، رودا احتمالاً چنین چیزی را تجربه نمی‌کند. و آنچه از روایت می‌توانیم ببینیم، او پطرس را می‌شناسد. او بخشی از جامعه مسیحی آنجاست.

او بخشی از خانواده است. و این به معنای تایید برده‌داری نیست، بلکه به معنای گفتن این است که این بخشی از فرهنگ بوده است. رودا در مقایسه با احتمالاً اکثریت مردم در دنیای مدیترانه باستان، که ۷۰ تا ۹۰ درصد آنها کشاورزان روستایی بودند که برای امرار معاش کشاورزی می‌کردند یا در املاک دیگران کار می‌کردند، در وضعیت چندان بدی قرار نداشت.

تا ۱۶، یادگیری ایمان به لطف خدا. گاهی اوقات او به هر حال به دعا‌های ما پاسخ می‌دهد، حتی ۱۴، ۱۲ زمانی که ما به اندازه کافی ایمان نداشتیم. یعقوب اعدام شده بود، احتمالاً به رغم دعا‌های آنها.

اما به هدف جلسه دعای آنها توجه کنید. در فصل ۱۲ و آیه ۵، کلیسا برای پطرس دعا می‌کند. آنها برای آزادی او دعا می‌کنند.

خب، وقتی خدا او را آزاد کند چه اتفاقی می‌افتد؟ آنها واقعاً انتظارش را نداشتند. آنها شگفت‌زده می‌شوند. رودا به در می‌آید.

پیتر دارد در می‌زند. او به سمت در می‌آید. می‌بیند که پیتر است.

و او آنقدر هیجان‌زده بود که برگشت و در حالی که پطرس هنوز دم در بود، ماجرا را به دیگران گفت. و آنها حرف او را باور نکردند، درست همانطور که حواریون در لوقا فصل ۲۴، زنان کنار مقبره را باور نکردند. آنها گفتند که این روح اوست.

منظورم این است که اولاً، آنها می‌گویند، تو دیوانه‌ای، که به نوعی برای زنان سر مقبره هم همین را گفتند. می‌گویند این روح اوست. این فرشته اوست.

درست همانطور که آنها فکر می‌کردند عیسی یک روح است که در لوقا فصل ۲۴ آمده است. خب، برخی روایات رایج وجود داشت که در آن صالحان پس از مرگ مانند فرشتگان می‌شوند. اما از قضا، یک فرشته به تازگی پطرس را نجات داده بود.

و این پطرس واقعی بود. اما این روایت، ایمان آنها را محکوم نمی‌کند، اگرچه ممکن است به بی‌ایمانی آنها بخندد. زیرا خود پطرس در ابتدا فکر نمی‌کرد که توسط فرشته آزاد می‌شود.

او فکر می‌کرد که دارد یک رؤیا می‌بیند تا اینکه در هوای سرد شب بیرون رفت و در یک خیابان به پایین رسید و متوجه شد، اوه، این واقعاً اتفاق می‌افتد. بنابراین، خود پطرس آن را باور نکرده بود، حتی با اینکه در آن زمان آن را تجربه می‌کرد. شاید مدتی طول کشید تا از خواب بیدار شود.

اما در هر صورت، در همین حال، پطرس به دروازه می‌کوبد. حال، به خاطر داشته باشید که احتمالاً دربان‌های دیگری نیز در آن محله وجود داشتند. در شهر بالایی اورشلیم، بسیاری از مردم در دروازه‌های خود نگهبان داشتند.

بنابراین، شخص دیگری می‌تواند بیرون را نگاه کند و ببیند چه کسی در خانه‌اش را می‌زند. این یک موقعیت خطرناک است، درست است؟ اما خداوند از آن مراقبت می‌کند. خب، پطرس برای آنها تعریف می‌کند که وقتی بالاخره به او اجازه ورود می‌دهند چه اتفاقی می‌افتد.

رودا تنها کسی است که در ابتدا واقعاً به آن ایمان می‌آورد، درست همانطور که زنان مقبره تنها کسانی بودند که در ابتدا به آن ایمان آوردند. فصل ۱۲ و آیه ۱۷. یعقوب، به معنای واقعی کلمه یعقوب

این یک اسم یهودی بسیار رایج بود. این همان یعقوبی نیست که در فصل ۱۲ و آیه ۲ سرش از تنش جدا شد. خوب می‌شد اگر سرش دوباره رشد می‌کرد، اما نه، این همان یعقوب نیست. این همان یعقوبی است که بعداً در اعمال رسولان در فصل ۱۵ و آیه ۱۳ ظاهر می‌شود.

و به نظر می‌رسد بدیهی است که مخاطب ایده‌آل لوقا از قبل نام یعقوب را شنیده است. به همین دلیل است که لازم نیست او به روش خاصی معرفی شود. اول قرن‌تین ۱۵:۷ و غلاطیان ۲:۹. این برادر کوچکتر عیسی بود.

او به خاطر دینداری‌اش بسیار مشهور بود. بعدها، وقتی او به شهادت رسید، مردم اورشلیم اعتراض کردند و به ویژه کسانی که بیشترین پایبندی را به شریعت داشتند، احتمالاً فریسیان، به اعدام یعقوب اعتراض کردند.

یعنی چی؟ خب، پطرس، ممکنه کسانی باشن که از پطرس ناراحت باشن. اون رفته با غیریهودی‌های نامختون غذا خورده. احتمالاً این خبر پخش شده، اما احتمالاً یعقوب پیش آگرپا در امان هست.

احتمالاً مردم نمی‌خواهند جیمز اعدام شود. و این به کلیسا کمک خواهد کرد زیرا جیمز کسی بود که از قبل با فرهنگ بسیار محافظه‌کار اورشلیم همذات‌پنداری می‌کرد. و احتمالاً این بخشی از تربیت او نیز بوده است.

فصل ۱۲ آیات ۱۸ و ۱۹. آگرپا آنقدر متکبر است که حاضر است دیگران را به مرگ محکوم کند، اما خود پرستش را می‌پذیرد و محکوم می‌شود. او نگهبانان را برای کسب اطلاعات، شاید تحت شکنجه، بازجویی می‌کند.

داشتم به برده‌ها فکر می‌کردم چون برده‌ها تابع قوانین روم و همچنین رویه یونانی بودند و اغلب تحت شکنجه معاینه می‌شدند. بنابراین، او آنها را معاینه می‌کند و سپس اعدامشان می‌کند چون هیچ کس دیگری را پیدا نمی‌کند که بتواند سرزنش کند جز این چهار نگهبان. حتماً سهل‌انگاری کرده‌اند.

این یک پرونده‌ی سنگین بود. در پرونده‌های سنگین، سربازان رومی که نگهبان بودند، در صورت رها کردن زندانی برای فرار، به دلیل سهل‌انگاری اعدام می‌شدند. و در واقع، باید فرض کنید که این یک تباری بوده است.

حتماً همه نگهبانان همکاری کرده‌اند، چون دو نفر از آنها به پیتر زنجیر شده بودند و زنجیرها باز شدند. و بعد این دو نفر دیگر بیرون بودند و هیچ راهی وجود نداشت که پیتر بدون اینکه آنها او را ببینند، از آنجا رد

شده باشد، مگر اینکه خدا اینطور ترتیب داده باشد و کاری کرده باشد که آنها او را نبینند. و این توضیحی نیست که او بخواهد ارائه دهد.

خب، وقتی گفته می‌شود او نگهبانان را اعدام کرد، منظور کل دسته ۱۶ نفره نیست. فقط منظور همان چهار نفری است که در آن زمان مشغول انجام وظیفه بودند. اما تکبر او را می‌بینید.

او دیگران را به مرگ محکوم می‌کند. و حالا قبل از اینکه این روایت تمام شود، خدا او را به مرگ محکوم خواهد کرد. فصل ۱۶ و آیه ۲۷، به یاد دارید که زندانبان فیلیپی آماده است تا با شمشیر خود به زمین بیفتد.

در فصل ۲۷، آیه ۴۲، جایی که سربازان می‌خواهند زندانیان را بکشند مبدا فرار کنند زیرا فرار برایشان خطرناک است. حال در هر دو مورد، ممکن است آنها اعدام نشده باشند، اما هنوز هم یک خطر بود. با این حال، در این مورد، هیرودیس آگریا آدم خیلی خوبی نیست.

او با مقصر دانستن این نگهبانان که گمان می‌کند گناهکار هستند و اعدامشان، بخشی از آبروی خود را حفظ می‌کند. خب، در آیه ۲۰، سفیری از صور و صیدون به سراغش می‌آید. آنها برای تأمین غذا به واردات از صور و صیدون وابسته بودند.

بخشی از صور در سرزمین اصلی بود، اما بخش عمده‌ای از آن هنوز یک ایالت جزیره‌ای بود که در جزیره بازسازی شده بود. و از طرف دیگر، هنوز یک سطح شیب‌دار بین آنها وجود داشت که قبلاً توسط اسکندر کبیر ساخته شده بود. اما آنها غذای کافی برای خودشان جمع نمی‌کردند.

آنها تا حدودی برای غذای خود به یهودیه وابسته بودند. و آگریا مقداری از آن را دریغ می‌کرد. بنابراین اکنون آنها نیاز داشتند که بیايند و با چاپلوسی با او صحبت کنند و از این قبیل حرف‌ها.

یوسفوس به ما می‌گوید که این اتفاق در واقع در تماشاخانه‌ی قیصریه رخ داده است. بنابراین، او به قیصریه جایی که پایتخت رومی یهودیه بود، بازگشته است، هرچند که او معمولاً در اورشلیم زندگی می‌کرد. آگریا دوست داشت قدرت خود را به رخ بکشد، همانطور که در آیه ۲۱ این کار را انجام می‌دهد.

لوقا به لباس‌های سلطنتی او اشاره می‌کند. یوسفوس نیز به آنها اشاره می‌کند و بر شکوه و جلال آنها تأکید می‌کند. خودنمایی آگریا در موقعیتی دیگر منجر به شورش‌های ضد یهودی در اسکندریه شد.

یوسفوس این صحنه خاص را در تئاتر قیصریه به تصویر می‌کشد. آن تئاتر توسط پدر بزرگش، هیرودیس کبیر، ساخته شده بود. و پایه‌های این تئاتر هنوز هم پابرجاست.

و این یک مناسبت ویژه بود که آنها در آن جمع شده بودند. اگر متون را به درستی درک کنیم، احتمالاً تولد امپراتور بوده است. یوسفوس می‌گوید که آگریا قدرت خود را به رخ می‌کشید و چاپلوسان او او را به عنوان خدایی ستایش می‌کردند که در شرق یونان رایج بود.

خب، او دوست گایوس کالیگولا بود که حالا مرده بود. کلودیوس امپراتور بود، اما گایوس کالیگولا کسی بود که، امپراتوری که سعی کرد تصویر خودش را در معبد اورشلیم نصب کند و خواستار پرستش او به عنوان خدا شود. و به ما گفته شده که آگریا مانع این کار شده بود.

اما در این مرحله، آگریپا، ظاهراً قدرتش به سرش زده است. او از اینکه مورد ستایش یا تمجید قرار گیرد خوشحال می‌شود، انگار که خودش یک خداست. به یاد داشته باشید، او دوست دارد مردم را راضی نگه دارد. و اینها غیریهودی هستند.

اما حتی ژرمانیکوس، که در زمان حضورش در اسکندریه سرداری مشهور بود و مردم او را همچون خدایی ستایش می‌کردند، چنین ستایشی را نادیده گرفت. قرار بود همه به جز امپراتور چنین ستایشی را نادیده بگیرند. در واقع، امپراتور دوست نداشت کسی چنین ستایشی را بپذیرد.

او در این مورد از افتخار و احترام خود کم نگذاشت. و یوسفوس می‌گوید که او بلافاصله از حال رفت و در سن ۸۴ سالگی، ببخشید، در سن ۵۴ سالگی پس از پنج روز درد معده درگذشت. مرگ بر اثر بیماری‌های روده و کرم‌ها به ویژه وحشتناک تلقی می‌شد.

این مرگ، مرگی شایسته برای ستمگران محسوب می‌شد. و ما داستان‌های دیگری از ستمگرانی داریم که به این شکل مرده‌اند. اما هم یوسفوس و هم لوقا از مرگ وحشتناک آگریپا صحبت می‌کنند.

لوقا می‌گوید که او توسط کرم‌ها خورده شد و مرد. بنابراین، آگریپا، که قدرت مرگ و زندگی را اعمال می‌کرد و می‌خواست پطرس را بکشد، پطرس در نهایت زنده می‌ماند و آگریپا در نهایت می‌میرد. کسی که واقعاً قدرت مرگ و زندگی را در دست دارد، کسی است که از تک تک موهای سر ما آگاه است.

لازم نیست بترسیم. وقتی، می‌دانید، اگر در راه خدمت به انجیل می‌بیمیم، می‌توانیم اعتماد کنیم که در دستان خدا هستیم. او با ماست و در آن زمان با ما خواهد بود.

و اگر او ما را نجات دهد، ما را نجات می‌دهد و ما نیز از این بابت شادمان می‌شویم. در هر صورت، می‌دانیم که او مسئول است. فصل ۱۲، آیه ۲۵ تا فصل ۱۳ در آیه ۳، انطاکیه مبلغان مذهبی می‌فرستد.

این یک رسم رایج در یهودیت نبود. مسافران پیام دین یهود خود را با خود می‌بردند. آنها از انتشار آن خوشحال می‌شدند، بسیاری از آنها، اما در واقع مبلغ مذهبی نمی‌فرستادند.

اما به یاد داشته باشید، شائول طرسوسی این دعوت را دارد که خدا به او داده است. بنابراین از آن خبر دارد. و در این مورد، در این زمان، زمان آن رسیده است که آنها توسط کلیسا فرستاده شوند.

با وجود فصل ۱ در آیه ۸، رسولان یهودیه در این برهه هنوز در اورشلیم بودند. ما هنوز در فصل ۱۵ در آیه ۶ درباره آنها می‌شنویم. آنها انتظار دارند که این [پیام] مؤثر واقع شود. انجیل از اورشلیم پخش خواهد شد و غیریهودیان برای دریافت شریعت خدا به اورشلیم خواهند آمد، یا حداقل از اورشلیم درباره آن خواهند شنید.

اما انطاکیه به طور خاص در مأموریت غیریهودیان موفق بوده است. فصل ۱۱، آیات ۱۹ تا ۲۶. آنها برای این امر رؤیای ویژه‌ای داشتند.

آنها می‌توانستند این را تأیید کنند. فصل ۱۲، آیه ۲۵. سفر بازگشت برنابا و شائول از اورشلیم به انطاکیه که چیزی را به اورشلیم رساندند.

و البته، این موضوع کمی ابهام ایجاد می‌کرد، زیرا شاید آنها حتی زمانی که آگریپا مردم را اعدام می‌کرد، آنجا بودند. اما سفر بازگشت به انطاکیه برای آنها تقریباً ۴۰۰ مایل بود. این سفر مهمی بود.

رسم بود که معلمان باستانی شاگردان را با خود ببرند. و برنابا مرقس، مرد جوانی را، با خود می برد. شاید او در آن زمان نوجوان بوده است.

باز هم، حدود ۱۳ سالگی، در این دوره هنوز مراسم بار میتزوا برگزار نمی شد، اما حدود ۱۳ سالگی یا شاید کمی بعد از آن، وقتی پسری وارد بلوغ می شد، در محافل یهودی و در بیشتر کشورهای مدیترانه ای، مرد جوان محسوب می شد. در روم، ممکن است ۱۵، ۱۶ یا چیزی شبیه به این باشد. اما در هر صورت، ممکن است مرقس در آن زمان، جایی در همین حدود، نوجوان بوده باشد.

سفر گروهی امن تر بود. بنابراین، چندین نفر از آنها در حال رفتن بودند. آنها به شیوه ای که ما نمی دانیم درباره چه چیزی صحبت می کردند؟ اما حداقل خاخام هایی که بسیار پرهیزگار بودند، صحبت کردن درباره تورات را در هنگام سفر خوب می دانستند.

و احتمالاً آنها در طول سفر، گفتگوهای زیادی در مورد کتاب مقدس و در مورد کارهای عظیم خدا در زندگی خودشان و روایت های عیسی داشته اند. احتمالاً لوقا برخی از داستان های خود در مورد عیسی را نیز از چیزهایی که پولس به او گفته است، گرفته است، شاید برخی از تمثیل های مربوط به فیض و غیره. اما در هر صورت، در فصل ۱۳ و آیه ۱، آنها به انطاکیه بازگشته اند و برنابا و شائول از رهبران کلیسا و ناظران هستند.

ناظران اینجا انبیا و معلمان هستند. بنابراین، فقط انبیای اورشلیم نبودند که به انطاکیه می آمدند، بلکه حداقل در این برهه از زمان، تعدادی انبیا و معلمان در انطاکیه وجود داشتند. شاید برخی از انبیای پیشین در آنجا مانده باشند.

و اینها افرادی بودند که کلام خداوند را به صورت نبوتی یا با تعلیم یا هر دو بیان می کردند. محققان بحث کرده اند که آیا همه اینها همه آنها بودند یا برخی از آنها در یکی قوی تر بودند، برخی از آنها در دیگری قوی تر بودند. شمعون و منائن.

منائن شکل یونانی مناخم است. این یک نام یهودی است. شمعون و منائن هر دو نام های یهودی هستند، اما نام خانوادگی شمعون نیجر است.

این یک اسم رومی محترم بود. او ممکن است شهروند رومی بوده باشد. اما در این مورد، فقط سیمئون نیجر نیست، بلکه سیمئونی است که نیجر نامیده می شود.

بنابراین، این یک لقب است. و وقتی در لاتین به عنوان لقب استفاده می شد، نیجر به معنای سیاه بود. بنابراین احتمالاً مثل سیمئون تاریکی است.

او ممکن است یک نوکیش شمال آفریقا باشد که از نوکیشان شمال آفریقا آمده است. در هر صورت، او یهودی است. خب، با توجه به نام شمعون، احتمالاً او یهودی به دنیا آمده است، اما احتمالاً برای نوکیش هایی از جنوب تر.

او پوست تیره ای دارد. لوکیا. سارین جمعیت یهودی زیادی داشت.

شاید یک چهارم اهالی سارین یهودی بودند. بنابراین لوکیا اهل سارین می توانسته یهودی باشد. لوکیا معمولاً نامی غیریهودی بود، اما یهودیان پراکنده از این نام استفاده می کنند.

بنابراین، این واقعاً به ما نمی‌گوید که لوکیا از چه قومیتی بوده است، اما حداقل تنوع جغرافیایی را می‌بینیم که برای انطاکیه جهان‌وطن مفید بود. شما یک تیم رهبری داشتید که منعکس‌کننده‌ی بخشی از تنوع جمعیت بود. تیم رهبری عمدتاً از نظر قومیتی یهودی است، حتی اگر از مناطق مختلف باشند، حتی اگر قبل از گرویدن اجدادشان به یهودیت، پیشینه‌های متفاوتی داشته باشند.

اما این طبیعی است زیرا چه کسانی تورات را بهتر می‌دانند، چه کسانی می‌توانند کتاب مقدس را بهتر آموزش دهند؟ خب، منان خیلی جالب است زیرا او با هیروودیس بزرگ شده بود. منظور از اینکه او با هیروودیس بزرگ شده بود چیست؟ می‌تواند به این معنی باشد که آنها از یک دایه مشترک استفاده می‌کردند. بردگانی که با وارث بزرگ می‌شدند، به خصوص بردگانی که فرزندان دایه وارث بودند، اغلب بعداً آزاد می‌شدند.

آنها حتی به عنوان برده نیز به دلیل رابطه‌شان با برده‌دار قدرتمند باقی ماندند. منظورم این است که اگر شما برده‌ی سزار بودید، بردگان سزار و به ویژه افراد آزاد شده‌ی سزار وجود داشتند که گاهی اوقات قدرت بیشتری نسبت به سناتورهای رومی داشتند. بنابراین، یک سیستم بسیار متفاوت با زمانی که به برده‌داری در آمریکا و بسیاری از انواع دیگر برده‌داری در بسیاری از نقاط دیگر جهان فکر می‌کنید.

اما او ممکن است برده‌ای آزاد شده بوده باشد، یا شاید هم نبوده باشد. پسران دیگری نیز می‌توانستند در دربار سلطنتی نزد شاهزادگان بزرگ شوند و به شهرت برسند. آنتیپاس یک دهه قبل از این روایت سقوط کرده بود.

بنابراین، هیروودیس آنتیپاس، در واقع اتفاقی که برای او افتاد این بود که همسرش هیروودیا، وقتی برادرش هیروودیس آگریا اول پادشاه شد، به شوهرش هیروودیس گفت، این منصفانه نیست. برادر من تازه به اینجا آمده و او به عنوان پادشاه آمده است، اما تو برای یک نسل کامل حاکم جلیل و پریا بوده‌ای. بنابراین، باید از امپراتور درخواست کنی که پادشاه شود.

و او گفت که این واقعاً ایده خوبی نیست. این روشی نیست که در امپراتوری روم کار کند. اما او اصرار کرد

و در نهایت، او به امپراتور دادخواست داد و امپراتور گفت، هیچ‌کس درباره پادشاهی صحبت نمی‌کند مگر اینکه من آن را آغاز کنم. و او هیروودیس آنتیپاس را تبعید کرد و هیروودیا نیز با او رفت. بنابراین، آنها تا این لحظه موقعیت قدرت خود را از دست داده بودند.

بنابراین منان به خودی خود هیچ ارتباط سیاسی قوی ندارد. با این حال، او از یک خانواده بسیار محترم و احتمالاً تحصیل‌کرده می‌آید و ممکن است منبع لوقا برای مطالب مربوط به هیروود آنتیپاس باشد. ما در لوقا- اعمال رسولان، به ویژه انجیل لوقا، مطالب ویژه‌ای در مورد هیروود آنتیپاس می‌یابیم که در برخی از انجیل‌های دیگر وجود ندارد.

جالب اینجاست که او ممکن است همینطور بوده باشد، ما همچنین همسر هوشع، یوآنا، همسر هوشع، مباشر هیروودیس را داریم. بنابراین، چندین ارتباط درون سازمانی با هیروودیس آنتیپاس وجود داشته است. حال، لوقا ممکن است این چیزها را فقط از پولس آموخته باشد، زیرا این چیزها را از افراد دیگر آموخته است.

اما در هر صورت، لوقا ظاهراً اطلاعات محرمانه‌ای در این مورد دارد. لوقا فصل ۱۳، آیات ۲ و ۳. رهبران با هم روزه می‌گیرند. روزه گرفتن معمولاً برای سوگواری یا توبه استفاده می‌شد.

بعضی از یهودیان از آن برای جستجوی الهام استفاده می کردند. در اینجا، آنها در دعا به دنبال خدا هستند. در یک دوره از زندگی ام، برای مدت طولانی چند سال، می خواستم هر هفته یک روز روزه بگیرم، نه به خاطر یک موضوع خاص، چون مسائل زیادی داشتم.

من هرگز نمی توانستم غذا بخورم، مگر اینکه فقط برای طلبیدن خدا و نشان دادن فداکاری ام به خدا، به آنجا می رفتم. او دعاها را می شنید، چون من نگران این نبودم که مثلاً باید روزه بگیرم. فقط نگران این بودم که با پدرم رابطه دارم.

او وقتی دعا می کنم و من دارم فداکاری ام را نشان می دهم، صدای مرا می شنود. اما در هر صورت، آنها در کنار دعا روزه می گیرند و روح القدس صحبت می کند. حال، به یاد داشته باشید، روح القدس اغلب با سخنان نبوی یا انبیا مرتبط بوده است.

بنابراین در اینجا، روح، وظیفه روح نبوت را بر عهده دارد. به یاد داشته باشید، رهبران، انبیا و معلمان بودند. بنابراین احتمالاً یکی از آنها نبوت می کرد، احتمالاً به این صورت که روح القدس سخن می گفت.

و روح گفت، برنابا و شائول را برای خدمتی که من آنها را به آن فراخوانده ام، جدا کنید. آنها قبلاً از خداوند شنیده بودند. بنابراین، این تأییدی بر آنچه قبلاً شنیده بودند، بود.

اینطور نبود که من فقط این ایده را داشته باشم که قرار است این کار را انجام دهید. خب، گاهی اوقات باید منتظر تأیید خودتان به روش دیگری باشید. اما این چیزی بود که خداوند قبلاً با آنها صحبت کرده بود.

و این فوق العاده است وقتی خداوند چیزهایی را که احساس کرده ایم خداوند با ما صحبت کرده است، برای ما تأیید می کند. دیگران هم گاهی اوقات همین احساس را دارند. این موضوع به ویژه در این مورد مهم بود.

منظورم این است که آنها رهبر بودند. آنها در اینجا، در یک کلیسای جهانی موجود و رو به رشد، خدمت فعالی داشتند. اما اکنون آنها مستقیماً برای شروع کار به جاهای دیگر فرستاده می شوند.

فرستادن احتمالاً به این معنی است که کرایه آنها پرداخت شده است، احتمالاً یک طرفه، زیرا آنها در حال رفتن به مأموریت اولیه خود، در این مورد به قبرس بودند. فرماندار قبرس معتقد است که در فصل ۱۳ آیات تا ۱۲، رسم بر این بود که قاصدان یا منادیان دو نفره سفر کنند. و همانطور که قبلاً گفتیم، اگر کسی را ۴ همراه خود داشته باشید، امن تر نیز هست.

دانشجویان تورات ترجیح می دادند همراه داشته باشند تا بتوانند در طول سفر با آنها درس بخوانند یا در طول سفر با آنها در مورد تورات صحبت کنند. می دانید، اگر تمام کاری که انجام می دهید پیاده روی باشد و کسی را برای صحبت کردن نداشته باشید، می تواند کمی خسته کننده شود. اما جاده های رومی معمولاً خوب و عموماً امن بودند، البته به شرطی که در طول روز سفر کنید.

یادم می آید در یک جایی در نیجریه، شنیدیم که شب ها دزد می آید و متأسفانه ماشین شب خراب شد. و دوست نیجریه ای من که داشت ماشین را می راند گفت، باشه، من لاستیک را عوض می کنم، اما تو برو بیرون و مطمئن شو که کسی از عقب به ما نزند چون ما هیچ چراغی در عقب ماشین نداریم چون ماشین خاموش است. بنابراین، فهمیدیم که یک باتوری، یک فرد سفیدپوست، در این شرایط برای چیزی خوب است، چون پوست روشن من، چراغ های جلو ماشین را منعکس می کرد.

و خب، خوب شد که برای کاری مفید بود و ما توانستیم وارد شویم. اما نگران بودیم، می‌دانید، هنوز کاملاً به شهر نرسیده بودیم و هوا تاریک شده بود. اما در طول روز معمولاً سفر امن بود.

سفر در این بخش از جهان، تا نزدیک به دوران مدرن در این بخش از جهان، آسان‌تر از هر زمان دیگری بود. در ۱۳:۴، آنها از انطاکیه به سلوکیه، که شهر بندری در ساحل بود، سفر کردند. سلوکیه حدود ۱۵ مایل یا کیلومتر در غرب آن قرار داشت ۲۴.

همچنین رودخانه اورونتس به ساحل منتهی می‌شد، اما آنها می‌توانستند از جاده استفاده کنند. خود سلوکیه به عنوان یک بندر، یک شهر تجاری ثروتمند نیز بود. استحکامات مستحکمی داشت.

به خاطر صخره‌های جلوی و غیره، تحملش واقعاً سخت بود. قبرس جای طبیعی برای رفتن آنها بود. بارنابا قبرس را می‌شناخت.

به یاد داشته باشید که برنابا اهل قبرس است، اعمال رسولان ۴:۳۶. و این مکان از سلوکیه ۹۵ کیلومتر یا مایل از طریق دریا فاصله داشت. خب، در ۱۳:۵، آنها به سالامیس می‌رسند که طبیعی است. این اولین ۶۰ جایی بود که وقتی به قبرس می‌رسیدند، به آنجا می‌رسیدند.

سالامیس شهر بسیار بزرگی بود، با احتمالاً بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر جمعیت. جامعه یهودی بزرگی داشت احتمالاً چندین کنیسه. بنابراین، آنها می‌آمدند و در این کنیسه‌ها صحبت می‌کردند.

طبیعتاً از معلمان مهمان که در تورات مهارت دارند خواسته می‌شود که در کنیسه‌های محلی صحبت کنند. منظوری این است که معمولاً شما خودتان [در کنیسه] حضور دارید، اما وقتی بازدیدکننده دارید، و در سالامیس، ممکن است تعدادی بازدیدکننده داشته باشید، وقتی بازدیدکننده دارید اگر در تورات مهارت داشته باشند، منظوری این است که پولس اینجا بود. او اهل اورشلیم بود و در اورشلیم زیر نظر غمالائیل تحصیل کرده بود.

اگر آنها نام غمالائیل را نشنیده بودند، حداقل به این احترام می‌گذاشتند که او زیر نظر یک معلم ماهر در اورشلیم درس خوانده است. بنابراین، برخی از مردم، اقلیتی از محققان، گفته‌اند که خب، ما نمی‌توانیم به کتاب اعمال رسولان که می‌گوید پولس واقعاً در کنیسه‌ها صحبت می‌کرده، ایمان داشته باشیم زیرا پولس گفته است که مأموریت او برای غیریهودیان بوده است. خب، ببینید، در رومیان فصل ۱۱، می‌بینیم که او همچنین رؤیایی برای رسیدن به قوم یهود داشته است.

در رومیان ۹، او گفت که حتی حاضر است به خاطر آنها از مسیح ملعون شود، درست همانطور که موسی حاضر شد جان خود را برای قومش فدا کند. موسی گفت: نام مرا از دفتر گناهانم محو کن. البته خدا اجازه این کار را نمی‌دهد.

اما حتی مستقیم‌تر، در دوم قرنتیان فصل ۱۱، پولس از چندین بار کتک خوردن با ۳۹ ضربه شلاق صحبت می‌کند. خب، این نوع کتکی بود که در کنیسه می‌زدند. بنابراین، پولس، در طول خدمتش، بدیهی است که در کنیسه‌ها وقت می‌گذراند.

او می‌توانست جامعه کنیسه را انکار کند و بگوید، خب، من یک شهروند رومی هستم. لازم نیست این را تحمل کنم. و قانون روم از او محافظت می‌کرد، اما او همچنین از جامعه یهودیان طرد می‌شد.

این واقعیت که او پنج بار به این شکل کتک می‌خورد، به ما نشان می‌دهد که او مرتباً به کنیسه‌ها می‌رفت البته در همه آنها کتک نخورد، اما مرتباً به کنیسه‌ها می‌رفت. بنابراین، نامه‌های شاهدان عینی خود پولس تأیید می‌کنند که او در واقع در کنیسه‌ها صحبت می‌کرد.

و به نظر می‌رسد که برنابا در این برهه هنوز رهبر تیم است. هنوز هم برنابا و شائلول نامیده می‌شوند. و بنابراین احتمالاً هر دوی آنها صحبت کرده‌اند، اگرچه به نظر می‌رسد که پولس شاید فصیح‌تر صحبت کرده باشد.

این را در فصل ۱۴ خواهیم دید. در اوایل قرن دوم، جامعه یهودیان قبرس به سالامیس حمله کردند و در تلافی، جامعه یهودیان نابود شد. اما در قرن اول، یک جامعه بزرگ یهودی در آنجا وجود داشت.

در آیه ۱۳.۶ آمده است که آنها سفر می‌کردند. آنها از قسمت شرقی قبرس به قسمت غربی آن می‌رفتند. آنها احتمالاً جاده جنوبی جدیدتر را انتخاب کردند.

این جاده از جاده قدیمی شمالی کوتاه‌تر بود. و در برخی از شهرهای مسیر، احتمالاً در کنیسه‌ها موعظه می‌کردند یا به نوعی خدمت می‌کردند. لوقا فقط این خلاصه سریع را به ما می‌دهد.

او فقط یک جلد برای کل مأموریت کلیسای اولیه خواهد داشت. و اینجا جایی نیست که او با آنها بوده است. شهرهایی که در مسیر هستند شامل سیدیوم، آمتیست و کوریام هستند.

من در واقع اینها را آنطور که در یونانی تلفظ می‌شدند، تلفظ نمی‌کنم. و بعضی چیزهای دیگر را هم آنطور. که تلفظ می‌شدند، تلفظ نمی‌کنم. اما در هر صورت، پافوس جدید

پافوس پایتخت استان قبرس بود. این شهر بندری یونانی در شمال و غرب قبرس قرار داشت و برخی روابط تجاری با یهودیه را حفظ کرده بود.

خب، یک زیارتگاه معروف آفرودیت وجود داشت. آن در پافوس جدید نبود. در پافوس قدیمی، حدود هفت مایل یا یازده کیلومتر به سمت جنوب شرقی، قرار داشت.

اما باز هم، این منطقه عمدتاً بت‌پرست است. اما آنها را به حضور فرماندار آوردند. و جالب اینجاست که کاخی وجود دارد که در جایی که قبلاً پافوس جدید در قبرس بود، کاوش شده است.

گمان می‌رود که این کاخ، کاخ فرماندار باشد. بنابراین، ما ممکن است در واقع تا حدودی از اتاقی که پولس و برنابا به آنجا آورده شدند، بدانیم. ظاهراً یک محراب وجود داشته که در آن یک صندلی بسیار مهم قرار داشته است، احتمالاً فرماندار برای صدور احکام و داوری‌های خود و غیره، در آنجا می‌نشسته است.

اتاق بسیار بزرگی بود. روی دیوار نقاشی‌های دیواری از صحنه‌های اساطیری مختلف درباره آشیل و غیره وجود داشت. بنابراین، محیط بسیار بت‌پرستانه بود.

اما این مانع از انجیل نمی‌شود. و این واقعیت که یک جادوگر یهودی در آنجا بوده نیز مانع نمی‌شود. جادوگران یهودی اغلب بهترین جادوگران امپراتوری روم محسوب می‌شدند.

البته، آنها در کتاب مقدس ممنوع شده‌اند و در میان یهودیان پرهیزگار مورد بی‌اعتمادی قرار داشتند. اما از آنجا که تصور می‌شد یهودیان نام پنهان خدا را دارند، اغلب در حوزه جادو مورد احترام دیگران بودند. اشراف رومی اغلب، آنها اغلب فیلسوفان را به دربار خود می‌سپردند.

گاهی فیلسوفان را می‌پذیرفتند. گاهی ستاره‌شناسان را. بعدها، فلیکس، که بعداً در کتاب اعمال رسولان با او آشنا خواهیم شد، فرماندار رومی یهودیه، با یک جادوگر یهودی اهل قبرس دوست شد.

بنابراین، ما می‌دانیم که حتی چند دهه پس از این یا حتی یک دهه پس از آن، جادوگران یهودی از قبرس وجود داشتند. سرگیوس پائولوس یک شهروند رومی بود، اما او اولین نسل از شهروندان رومی بود که در واقع در شرق زندگی می‌کردند، که همچنین عضو طبقه سناتورها بودند. خانواده سرگیوس پائولوس در آسیای صغیر زندگی می‌کردند.

بنابراین، بله، او به عنوان یک شهروند رومی بزرگ شد، اما همچنین به برخی از ایده‌های شرقی جذب شد. و در اینجا او کسی را دارد که یک جادوگر یهودی است. این مانند این است که یک مصری یا ایرانی در دربار خود داشته باشید، یک مغ ایرانی، یک حکیم هندی.

این افراد به ویژه به خاطر برخی از حکمت‌های باستانی و برخی از اسرار باستانی شهرت داشتند و گاهی اوقات توسط برخی دیگر، به ویژه در بخش غربی امپراتوری روم، عجیب و غریب تلقی می‌شدند. بنابراین، او این جادوگر یهودی را در دربار خود دارد، ۱۳:۷ و ۱۳:۸. سرگیوس پائولوس ظاهراً از سال‌های ۴۵، قطعاً در سال‌های ۴۵ و ۴۶، نماینده کنسول قبرس بود.

مثلاً همیشه، لوقا عنوان محلی خاص این مقام را اصلاح کرده است. در قبرس، در این دوره، این عنوان طرفدار کنسول بوده است. سرگیوس پائولوس، ما نام او را به عنوان طرفدار کنسول قبرس در این دوره تأیید نکرده‌ایم، زیرا ما فقط نام حدود یک پنجم طرفداران کنسول قبرس را داریم.

بیشتر آنها از دست ما رفته‌اند. بنابراین، ما فقط 20٪ شانس داشتیم، یک شانس از هر پنج نفر که بدانیم نام او چه بوده است. و ما نام طرفداران کنسول‌ها را اینجا نمی‌دانیم، اما می‌دانیم که با حرفه سرگیوس پائولوس مطابقت دارد.

و منطقی است که او در قبرس نزدیک، سمت کنسولی داشته باشد، چرا که خانواده‌اش اهل آسیای صغیر بوده‌اند. این با سایر چیزهایی که در مورد حرفه او و سایر چیزهایی که در مورد سناتور بودن خانواده‌اش می‌دانیم، مطابقت دارد. ۱۳:۹، شائول، که پولس نیز نامیده می‌شود.

خب، چرا اینجا اسمش را آوردیم؟ برای کسانی که برای اولین بار کتاب اعمال رسولان را می‌شنوند، ممکن است کمی تعلیق ایجاد کرده باشد. اوه، چون تا الان دارند می‌فهمند که، اوه، این حتماً پولس است. اما اوایل، ممکن است هنوز متوجه نشده باشند.

اگرچه داستان گرویدن او به مسیحیت بسیار مشهور بود، اما ممکن است آنها به هر حال آن را کشف کرده باشند. اما دلیل دیگری هم وجود دارد که چرا برای اولین بار در اینجا ذکر شده است. شهروندان رومی سه که همان نام پولس است *roman cognomen* و دیگری *tria nomina* نام داشتند، یکی

این معمولاً یک لقب بود. پائولوس در لاتین به معنای کوچک بود. این احتمالاً او را به عنوان یک شهروند رومی معرفی می‌کند.

تقریباً هر کسی که ما می‌شناسیم و نامش پولس بوده، شهروند رومی بوده است. معمولاً والدین یهودی نمی‌خواستند به فرزندان نام‌های رومی بدهند، خب، گاهی اوقات به هر حال به فرزندان نام‌های رومی می‌دادند، اما ما موردی از استفاده از نام پولس به این شکل نمی‌شناسیم. معمولاً داشتن این نام در اورشلیم یا جایی مثل آن خوشایند نبود.

و اگرچه سائول اصالتاً اهل طرسوس بود، اما لقب رومی معمولاً به معنای شهروند بودن او بود، لقب رومی پولس معمولاً به معنای شهروند بودن او بود. نام رومی او شبیه نام یهودی‌اش تلفظ می‌شد. این رایج بود که آنها تلفظ مشابهی داشته باشند یا گاهی اوقات به یک معنی باشند، اما در این مورد، صدای مشابهی داشتند.

سائول در زبان آرامی، ساولوس در یونانی و پائولوس در لاتین. ضمناً، احتمالاً ساولوس برای او ساخته نشده بود، زیرا اگرچه این نام برای یک فرد بنیامینی نام بسیار خوبی بود، که از نامه‌های خود پولس می‌دانیم که او چنین بود، اما در دنیای یونانی-رومی که ساولوس معنای بسیار منفی داشت، بهترین نام نبود. بنابراین منطقی‌تر است که او با نام پولس شناخته شود، به خصوص وقتی که در یک محیط رومی است.

بنابراین، حالا که او در یک محیط رومی است، به نام رومی او تغییر می‌کند و ارتباط خوبی برقرار می‌کند زیرا پائولوس با سرگیوس پائولوس صحبت می‌کند. در فصل ۱۳، آیات ۱۰ و ۱۱، جادوگر یهودی، الماس بارجسیس، علیه پیام برنابا و سائول، خب حالا، پولس و برنابا، صحبت می‌کند. پولس در این رویارویی رهبری را به دست می‌گیرد و پس از این، معمولاً پولس و برنابا هستند.

و او کور شده و پولس حکم مجازات را صادر می‌کند. او می‌گوید که تو برای مدتی نابینا خواهی بود. خب. پولس می‌داند که این چطور کار می‌کند چون برای او هم اتفاق افتاده است.

و همچنین، این مرد نابینا بوده، و نابینایان را مانند پولس که قبلاً نابینا شده بود، ترک کرده است. بازی با نابینایی مجازی یا معنوی و نابینایی جسمی، در انبیای عهد عتیق، در نمایشنامه‌نویسان یونانی و غیره وجود دارد. بنابراین، این غیرمعمول نیست، اما او می‌گوید، برای مدتی کور خواهید شد.

و او را پسر شیطان می‌نامد. خب، این هم طعنه‌آمیز است زیرا این بارجسوس بود، به معنی پسر عیسی. عیسی نامی نسبتاً رایج بود.

این نام یوشع در عهد عتیق است. در یونانی، به صورت عیسی آمده است. بنابراین، او واقعاً پسر عیسی نیست.

او واقعاً فرزند شیطان است. و قرار است برای مدتی نابینا شود تا درس عبرت بگیرد. این چیزی است که ما آن را مواجهه با قدرت می‌نامیم.

این شعبده‌باز ادعا می‌کرد که قدرت ماوراءالطبیعه دارد، اما قدرت واقعی، قدرت خدا، بسیار بزرگتر است. و من فقط می‌خواهم چند نکته در مورد مواجهه با قدرت بیان کنم. برادر همسرم، امانوئل موسونگا، استاد شیمی در دانشگاه برازاویل است.

او دکترای شیمی از یک دانشگاه فرانسوی دارد، درست مثل همسرم که دکترای تاریخ از یک دانشگاه فرانسوی دارد. و امانوئل مرد فوق‌العاده‌ای است. و من به او خیلی اعتماد دارم.

و او یک دانشمند است. او مقالات علمی منتشر کرده است. او مرد بسیار باهوشی است.

امانوئل همچنین در کلیسای خود، در کلیسای انجیلی کنگو، مدرسه یکشنبه تدریس می‌کند. او اتفاقی را که برای برخی از شاگردانش افتاده بود، برای من تعریف کرد. سه پسر بودند که همیشه با هم بودند

و در یک مقطع، یکی از آنها به شدت بیمار شد. و بعد از چند ماه، او مرد. و سپس نفر بعدی به شدت بیمار شد.

و بعد از حدود یک ماه، او مرد. و بلافاصله، سومی بیمار شد. و در این لحظه، سومی معلم مدرسه «یکشنبه آمد و گفت:» از شما می‌خواهم که برای من دعا کنید

ما سه نفر بین خودمان توافق کرده بودیم و شخصی که به ما گفته بود قدرت ماوراءالطبیعه دریافت خواهیم کرد، به ما گفته بود که نباید به کسی خارج از گروه خودمان بگوییم. در غیر این صورت، قدرت را از دست خواهیم داد. طلسم کار نخواهد کرد.

اما ما این مرد را در خیابان دیدیم و او می‌خواست کمی از خون ما را بگیرد. او گفت اگر فقط کمی از خون ما را بگیرید، هر کدام از ما قدرت ماوراءالطبیعه پیدا می‌کنیم. ما وزیر دولت یا هر چیز دیگری می‌شویم.

و بزرگترینشان بعد از اینکه کابوس دید که همان مرد آمده و با همان چاقو به او ضربه زده، بیمار شد. او بیمار شد و بعد از چند ماه، مُرد. شبی که او مُرد، دومی هم همان کابوس را دید و بیمار شد.

و شبی که او مُرد، نفر سوم هم همان کابوس را دید و گفت، این اوضاع آنطور که باید پیش نمی‌رود، و آمد و از معلم مدرسه یکشنبه خواست که دعا کنند. بنابراین، برادر شوهرم و دیگر معلم مدرسه یکشنبه با هم متحد شدند و به مدت نه روز در طول روز دعا کردند و روزه گرفتند. و سپس رفتند و برای او دعا کردند که از این وضعیت رهایی یابد، و او رهایی یافت.

و آخرین باری که با امانوئل صحبت کردم، آن پسر، که حالا مرد جوانی شده، هنوز حالش خوب است. من و خانواده‌ام هم برخورد غیرمنتظره‌ای داشتیم که در آن درختی از ریشه شکست، در حالی که ما درست همان جایی که ایستاده بودیم نفرین شده بودیم. سال‌ها نمی‌توانستم بفهمم چطور چنین اتفاقی ممکن است بیفتد، تا اینکه یک روز داشتم فصل اول کتاب ایوب را می‌خواندم و گفتم، اوه، شیطان واقعاً قدرت ویران کردن خانه‌ها و چیزهایی از این قبیل را دارد.

اما خدا ما را محافظت کرد. من واقعاً دوست ندارم داستان‌های خودم را در این مورد تعریف کنم چون خوشایند نیستند، بنابراین می‌خواهم عمده‌تاً روی تعریف داستان‌های دیگران تمرکز کنم. اما دکتر رادنی راگوان یک باپتیست هندی اهل آفریقای جنوبی، دوست خوب من، همکارم در مدرسه علمیه‌ای که قبلاً در آن تدریس می‌کردم، داستانی از پدر بزرگش برایم تعریف کرد.

او این را از پدرش شنیده بود، و وقتی من روی کتاب معجزات کار می‌کردم و ضمیمه‌ای در مورد این نوع چیزها می‌نوشتم، رادنی از طرف من با پدرش تماس گرفت تا بتوانیم داستان را مستقیماً از یکی از افرادی که آنجا بود، یکی از شاهدان عینی، بشنویم. پدر بزرگش یک باپتیست هندی در دوربان بود و در بازار با کسی آشنا شد که گفت، خب، من می‌خواهم به شما نشان دهم که روح من بسیار قدرتمند است. روح من امشب حدود نیمه‌شب به دیدار شما خواهد آمد و خواهید دید که روح من از هر چیزی که دارید قدرتمندتر است.

آن شب، خانواده تا حدود ساعت ۱۱:۴۵ مشغول دعا و روزه بودند و حدود ۲۰ دقیقه صدای قدم‌های بلندی را در اطراف خانه شنیدند. پدر رادنی این را با جزئیات کامل به یاد داشت. این از آن چیزهایی است که

در حافظه می ماند، درست است؟ اما بعد هیچ اتفاقی نیفتاد و روز بعد در بازار، آن مرد به پدر بزرگ رادنی اعتراف کرد که ارواحش نمی تواند وارد شوند.

خداوند از قوم خود محافظت کرد. بسیاری از تمرین کنندگان ارواح از طریق مواجهه با قدرت، به دین مسیح گرویده اند. این در اندونزی رایج است.

در فیلیپین رایج است. من در هر دو جا سخنرانی کرده ام. در جنوب آفریقا، رایج است.

تندی راندا در اندونزی، که قبلاً به او اشاره کردم، از حملات جادوگری که برای کشتن دیگران استفاده شده بود، آسیبی ندید. همه انتظار داشتند که او بمیرد، اما او هیچ آسیبی ندید. این جادوگر توبه کرد و مسیح را پذیرفت.

این صحنه ای است که آنها در حال سوزاندن وسایل جادوگری هستند. و ضمناً، این، می دانید، این چیزی نیست که مردم گاهی اوقات به گیاه شناسان سنتی یا چیزهای دیگر جادوگر می گویند. این لزوماً همیشه درست نیست.

اما اینها افرادی هستند که ادعا می کنند جادوگر هستند، که ادعا می کنند از نفرین برای کشتن مردم استفاده می کنند. بنابراین، ۱۲ سال بعد، او همچنان خوب است. هیچ اتفاقی برایش نیفتاده است.

اینجا در آیه ۲۰:۱۱ تصویری هست که در آن جادوگرانی را غسل تعمید می دهند که در جلسات احیای او در منطقه ای کوهستانی در اندونزی ایمان آورده اند. فصل ۱۳، آیات ۱۳ تا ۴۱، خطبه پولس در انطاکیه پیسیدیه. و من قصد دارم با پیش زمینه آن شروع کنم.

فصل ۱۳، آیات ۱۳ تا ۱۴۲۶، پولس و برنابا از تعدادی شهر بازدید کردند. همه آنها در امتداد جاده آگوستا قرار دارند. می توان آن را بزرگراه آگوستوس نامید.

در یونانی، این جاده، ویا سباست، بزرگراه آگوستوس، بود. این جاده حدود نیم قرن قبل از این ساخته شد تا حدودی به این دلیل که روم می خواست مطمئن شود ارتش هایش می تواند به سرعت در داخل آسیا حرکت کنند. طبق فصل ۱۳ و آیه ۱۳، همانطور که آنها مستقیماً یا تقریباً به طور مستقیم از پافوس به سمت شمال به سمت سواحل جنوبی آسیای صغیر حرکت می کردند، احتمالاً در آتالیا، که بندر اصلی پرگا بود، پیاده شدند.

و سپس احتمالاً آنها از طریق جاده سفر می کردند. احتمالاً رودخانه تا حدودی قابل کشتیرانی بوده است، اما شما هنوز هم باید از طریق جاده از رودخانه سفر می کردید. بنابراین، اگر بیش از یکی از آنها وجود داشته باشد، منطقی است که آنها از طریق جاده سفر کنند.

آنها از طریق جاده از پرگا، در ۱۶ کیلومتری شمال، سفر کردند. پرگا پنج مایل از آب های قابل کشتیرانی این رودخانه فاصله داشت. متن می گوید، اینجا پرگا در پامفیلیه است.

پامفیلیه در این دوره بخشی از ناحیه پامفیلیه لیسیا بود. بنابراین لوقا به درستی این منطقه را توصیف می کند. این منطقه از سال های ۴۳ تا حدود ۶۸، قطعاً در این دوره زمانی، بخشی از پامفیلیه لیسیا بوده است.

پرگا شهر بسیار مهمی در ساحل بود. شاید بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر جمعیت داشته است. خب، آنها شروع کردند، سپس احتمالاً در امتداد بزرگراه ویا سباست، آگوستوس به سمت شمال شرقی حرکت کردند.

چند مسیر دیگر هم می‌توانستند انتخاب کنند، اما این بهترین مسیر بود. و این محتمل‌ترین مسیر برای جایی است که آنها سفر می‌کردند. حالا، چرا آنها به مناطق داخلی سفر کردند؟ در اینجا، پرگا احتمالاً بیش از نفر جمعیت دارد، اما لوقا داستان‌هایی از آنچه در سال ۱۳۱۴ برای انطاکیه در نزدیکی پیسیدیه ۱۰۰۰۰۰ اتفاق افتاد را بازگو می‌کند.

انطاکیه نزدیک پیسیدیه، که نباید با انطاکیه قدیمی‌تر سوریه نزدیک اورونتس که درباره‌اش صحبت کردیم اشتباه گرفته شود، به بزرگی پرگا یا سایر شهرهای ساحلی نبود. این یک مستعمره رومی بود، زیرا، باز هم، روم می‌خواست هنگام ایجاد مستعمرات، کهنه سربازان را در طول مسیر مستقر کند، زیرا این راهی برای حفظ امنیت فضای داخلی آسیای صغیر در زمانی در نسلی قبل بود که خیلی امن نبود. ۵۰۰۰ مستعمره‌نشین، از نوادگان کهنه سربازانی که در آنجا زندگی می‌کردند، به علاوه افراد دیگری غیر از مستعمره‌نشینان، در آنجا زندگی می‌کردند.

اما با این حال، این جمعیت در مقایسه با برخی از مناطق ساحلی خیلی زیاد نیست. آنها به ویژه به خاطر پرستش خدای مین شناخته می‌شدند. با این حال، بزرگترین معبد محلی، معبدی بود که اخیراً به افتخار امپراتور، به افتخار سزار ساخته شده بود.

این شهر بسیار کوچکتر از شهرهای ساحلی بود. با این حال، از باستان‌شناسی می‌دانیم که خانواده سرگی پولی در این منطقه، به ویژه در شمال شرقی اینجا، زندگی می‌کردند. و اگر او به آنها توصیه‌نامه داده بود، که طبیعتاً و معمولاً اگر مؤمن می‌شد، چه ایمانش دائمی باشد چه نباشد، این کار را می‌کرد، دلیلی داریم که باور کنیم اگر او بعداً سناتور شد و در نسل بعدی در رم خدمت کرد، ممکن است کارهایی انجام داده باشد که به سزار به طرقی احترام گذاشته باشد که مسیحیان معمولاً مناسب نمی‌دانند.

اگرچه می‌توانیم نعمان را به یاد بیاوریم که در دوم پادشاهان، فصل ۵، اجازه یافت وارد معبد بت‌پرستان شود، اما او در واقع خدا را پرستش نمی‌کرد. او فقط اجازه می‌داد پادشاه به او تکیه دهد، زیرا پادشاه خدا را می‌پرستید. اما در هر صورت، سرگیوس پائولوس حداقل در آن زمان یک مؤمن بود و طبیعی بود که توصیه‌نامه‌هایی ارائه دهد.

این یکی از دلایلی بود که آنها به داخل شهر می‌رفتند. حالا، آنها می‌توانستند در روز سبت در کنیسه آنجا صحبت کنند. این تنها زمانی بود که یهودیان معمولاً در روزهای سبت و اعیاد، گردهمایی‌های عمومی برگزار می‌کردند.

گاهی اوقات اگر جامعه یهودی به اندازه کافی بزرگ بود و مردم می‌توانستند در کنیسه درس بخوانند، مردم مدرسه داشتند. این موضوع در دوره‌های بعدی بیشتر مشهود است. اما در هر صورت، در فصل ۱۳، آیه در مورد قرائت‌هایی از کتاب مقدس که استفاده شده است، احتمالاً پولس با قرائت‌های معمولی کتاب ۱۵، مقدس که آنها ارائه می‌دهند، شروع می‌کند.

یک قرائت وجود دارد، مخصوصاً از تورات. ما نمی‌دانیم که آیا این قرائت‌ها در این دوره هنوز تثبیت شده بودند یا خیر. ممکن است تثبیت شده باشند.

بعدها، یک دوره سه ساله وجود دارد. شما قرائت‌هایی از تورات و پیامبران دارید. در این دوره، برخی فکر می‌کنند که مردم ممکن است قادر به انتخاب قرائت‌های خود بوده‌اند، به خصوص در پراکندگی خارج از یهودیه و جلیل.

یک موعظه کنیسه معمولاً موعظه‌ای بر اساس متنی است که خوانده می‌شود. پولس در واقع از ابتدا موعظه می‌کند و تا پایان خطبه بعدی به انبیاء می‌پردازد. رؤسای کنیسه از او دعوت می‌کنند تا سخنرانی کند.

باز هم، این طبیعی خواهد بود. اینجا کسی است که در واقع اهل یهودیه است و به عنوان سخنران کتاب مقدس آموزش دیده است.

البته، آنها از او خواهند پرسید. عنوان «رئیس کنیسه» اغلب یک مقام افتخاری بود، اما اغلب می‌توانست به بالاترین مقامات کنیسه‌ها نیز اشاره داشته باشد. کتیبه‌ها این را نشان می‌دهند.

اغلب به افرادی این منصب داده می‌شد که از نظر تقسیمات طبقاتی آن زمان، از طبقه محترم و محترمی بودند. اینها اغلب اهداکنندگان کنیسه نیز بودند. خب، در سال ۱۳۱۶، در میان یهودیان مهاجر، برخلاف آنچه در مورد عیسی در متی ۵:۱ می‌بینیم، در میان یهودیان مهاجر، یک سخنران معمولاً برای صحبت کردن می‌ایستاد.

عیسی در لوقا ۴ می‌خواند و سپس می‌نشیند تا توضیح دهد، اما در میان مهاجران خارج از یهودیه و جلیل سخنران معمولاً می‌ایستد. بنابراین، پولس می‌ایستد. سپس در فصل ۱۳، آیات ۱۶ تا ۴۳، شرحی آمیخته با آیات کتاب مقدس داریم که کاملاً با شیوه موعظه پولس برای غیریهودیان متفاوت است.

پولس در سخنرانی‌هایش همانطور که در نامه‌هایش با مخاطبان مختلف سازگار می‌شد، خود را با آنها وفق می‌داد، که این یک اصل بلاغی خوب در دوران باستان محسوب می‌شد. خب، دفعه بعد چیزی که با آن آشنا می‌شویم در واقع محتوای پیام پولس در کنیسه پیسیدیان انطاکیه است. و همانطور که خواهیم دید، برخی افراد واقعاً از آنچه پولس می‌گوید خوششان می‌آید، اما برخی واقعاً از آنچه پولس قرار است بگوید خوششان نمی‌آید.

این دکتر کریگ کینر است که در حال تدریس در مورد کتاب اعمال رسولان است. این جلسه ۱۴، اعمال رسولان ۱۲ و ۱۳ است.